

روز ملی اهدای عضو؛ یادآور انسان هایی که فداکاری را معنا کردند

تکثیر زندگی

یوسف حیدری / «پیمان رفت اما ۸ انسان دیگر که زندگی شان به مویی بند بود با گرفتن عضوی از بدن او به زندگی برگشتند. این ایثار و فداکاری را خانواده های بیماران مرگ مغزی در حساس ترین لحظه زندگی شان معنا می کنند.» سحر قبادی از همسرش می گوید. کسی که قرار بود تا چند ماه دیگر زیر یک سقف زندگی مشترک شان را آغاز کنند اما سرنوشت دیگری برای آنها رقم خورد. مسیری که انتهای آن با رفتن پیمان بود اما چند جوان دیگر به زندگی لبخند دوباره ای زدند.



پزشک مراجعه کردم. رنگ صورتم بشدت زرد شده بود. یکبار هم در خیابان از شدت درد بیهوش شدم. بارها به پزشک مراجعه کردم اما تشخیص درستی نمی دادند. هر روز حالم بدتر می شد تا اینکه در یکی از بیمارستان ها با دستور پزشک سونوگرافی دادم و در کنار آن پزشک با بررسی مردمک چشم تشخیص داد به بیماری ویلسون مبتلا شده ام. در این بیماری مس در بافت ها و ارگان های مختلف بدن جمع می شود و به کبد آسیب می زند. ۹۹ درصد کبد من از بین رفته بود و از آنجایی که بیماری خودایمنی هم داشتم باید هرچه زودتر پیوند می شدم. ۲۰ روز در بیمارستان بستری بودم و بعد از آن در بیمارستان طالقانی کمپیون پزشکی تشکیل شد و بعد از بررسی مدارک در لیست قرار گرفتم.

آزاده از روزی گفت که با رضایت و فداکاری خانواده یک بیمار مرگ مغزی کبدش به او پیوند زده شد: «وضعیت جسمی ام هر روز بدتر می شد. یکبار تماس گرفتند که کبد پیدا شده اما چند ساعت بعد اعلام کردند شرایط کبد با بدن من همخوانی ندارد. امیدم را از دست ندادم. هفته بعد وقتی اعلام شد یک کبد برای من پیدا شده به بیمارستان رفتم و بعد از ۸ ساعت عمل جراحی کبد به من پیوند زده شد. از آن روز به بعد با کبدم حرف می زنم و برای صاحب آن نماز می خوانم. چند بار خواستم تا بگویند کبد چه کسی است ولی تنها چیزی که گفتند این بود که کبد زن جوانی به نام مریم که در یک حادثه مرگ مغزی شده بود به من پیوند زده شده است. شاید کسی مثل من قدر سلامتی را نداند. می دانم که باید امانت دار خوبی باشم. سال ۸۹ بود که داوطلب اهدای عضو شدم و وصیت می کنم بعد از مرگ همه اعضای بدنم را به بیماران نیازمند اهدا کنند.

جوانی که در سیستان و بلوچستان است اهدا کنید. نمی دانستم چرا این حرف ها را می زدم. در آن لحظات حساس خانواده پیمان تصمیم بزرگی گرفتند و همه اعضای حیاتی او را به بیماران نیازمند بخشیدند. قلب او در شیراز به یک جوان ۳۰ ساله اهدا شد و کبد و کلیه ها و نسوج و قریه چشمانش هم به بیماران دیگر پیوند زده شد. پیمان همیشه زنده است. گرچه صورت او را نمی بینیم ولی می دانم تپش قلب او و دیگر اعضای بدنش زندگی دوباره ای به چند بیمار که سال ها با درد و رنج زندگی می کردند بخشیده است. پیمان در ۲۷ سالگی رفت ولی یاد و نام او برای همیشه زنده است. تصمیم به اهدای عضو کار سخت و دشواری است و برخی از خانواده ها تصور می کنند وقتی بیمار مرگ مغزی شان نفس می کشد یعنی دوباره به زندگی برمی گردد.»

کسی که این روزها با عضو اهدایی زندگی می کند شاید قدر زندگی بدون درد و نفس کشیدن را بهتر از بقیه درک کند. خیلی ها این روزها در لیست انتظار پیوند عضو قرار دارند. لیستی که هر ۱۰ دقیقه یک نفر به آن اضافه می شود و هر ۲ ساعت یک نفر از این لیست جان خود را از دست داده و هر ۱۲ ساعت یک بیمار موفق به دریافت عضو حیاتی شده و به زندگی بازمی گردد. آزاده یکی از کسانی است که با پیوند کبد دوباره به زندگی برگشت. هنوز هم باور نمی کند در آخرین لحظه ها که شمع زندگی اش کم سو شده بود با پیدا شدن کبد به زندگی لبخند بزند. روایت او از زندگی دوباره شنیدنی است. «روانشناس و مشاور خانواده هستم. سال هاست به کسانی که زندگی شان دستخوش تغییرات و مشکلات روحی و روانی و یا مشکلات خانوادگی می شود مشاوره می دهم و تأکید می کنم هرگز نباید تسلیم شوند. انگار قرار بود خودم در معرض این امتحان بزرگ قرار بگیرم. سال ۹۹ بود که با دل درد شدید به

مشترک مان را آغاز کنیم. چند روز قبل از حادثه وقتی برای دیدن تالار عروسی به شهریار رفته بودیم به پیمان گفتم بعد از مرگ می خواهم بدنم را به دانشگاه اهدا کنم. گفتن این جمله برای من سخت بود ولی پیمان با لبخند گفت قرار نیست با ازدواج مالک تو باشم و تو می توانی برای بدن خودت بهترین تصمیم را بگیری. از شنیدن این جمله خوشحال شدم. آن روز در مسیر آمل ناگهان تصادف شدیدی کردیم. چیز زیادی به خاطر ندارم. من بیهوش بودم و یک طرف بدنم شکسته بود. پیمان وضعیت بهتری داشت و خودش مرا به اورژانس بیمارستان برد. من کما بودم و آن طور که اطرافیان می گویند ۱۲ شب هوشیاری پیمان کم شده و به کما می رود. پزشکان بعد از چند روز اعلام می کنند پیمان مرگ مغزی شده است. من در اتاق شیشه ای بودم و چند تخت آن طرف تر پیمان بستری بود. بعد از خارج شدن از کما چیزی که به خاطر مانده این است که در یک اتاق سفید بودم و پیمان هم آنجا بود. پیمان می گفت سرم درد می کند و از من خواست به او آب بدهم. وقتی لیوان آب را گرفت چند جرعه نوشید و بقیه آب را به من داد و گفت بخور. قبول نکردم ولی با اصرار پیمان آب لیوان را خوردم. همان لحظه بیهوش آمدم. تا خاکسپاری پیمان هم از مرگ او اطلاع نداشتم ولی حسی به من می گفت پیمان فداکاری بزرگی کرده است.»

سحر به استخوان پا اشاره می کند و می گوید: «بخشی از این راه هم یک انسان دیگر که مرگ مغزی شده بود به من اهدا کرده است. نمی دانم چه کسی است ولی او هم مثل پیمان بخشنده بود. وقتی بیهوش آمدم ناخودآگاه می گفتم قلب پیمان را به

روز ملی اهدای عضو، اهدای زندگی، یادآور کسانی است که جسم شان به زیر خاک می رود اما اعضای حیاتی بدن شان به چند انسان دیگر زندگی دوباره می بخشد. انسان هایی که سال ها با درد و رنج زندگی می کنند و زندگی شان به مویی بند است. سال ها در لیست انتظار پیوند عضو قرار می گیرند و هر دو ساعت یکی از آنها به دلیل نرسیدن عضو حیاتی از دنیا می رود. هم اکنون ۲۵ هزار نفر در لیست انتظار پیوند قرار دارند و چشم به دستان پرمهر کسانی می دوزند که با رضایت آنها اعضای بدن عزیزشان که مرگ مغزی شده زندگی دوباره ای در کالبد رنجور بیماران نیازمند بدمد.

پیمان یکی از همان هایی است که با رضایت خانواده اعضای بدنش به ۸ بیمار نیازمند اهدا شد. بیمارانی که هنوز هم نمی دانند قلب، کبد و کلیه و نسوج چه کسی زندگی دوباره به آنها بخشیده است. سحر قبادی از روزهایی می گوید که برای شروع زندگی مشترک کنار پیمان برنامه ریزی می کردند ولی سرنوشت آنها را به بیمارستان و بخشش زندگی کشاند. او که با گرفتن بخشی از استخوان پای انسان دیگری دوباره می تواند راه برود از ماه مبارک رمضان سال ۹۸ و تصادف مرگباری که برای او و پیمان اتفاق افتاد گفت:

«تعطیلات ماه رمضان تصمیم گرفتیم با شریک پیمان و همسرش به مسافرت برویم. قرار بود چند ماه دیگر به خانه بخت برویم و زندگی

